

## "برای زهرای زیبای گاشمی"

در کدام بیغوله‌ی جنون و تباهی بود  
زهرای جان  
که سنگفرش هزارساله‌ی نادانی  
به خون تو آغشت؟

در کدام  
پستوی تو در توی توهم  
مردی یا مردانی  
از سلاله‌ی نامیمون نامردمی  
که حریم آزادگی‌ات را آلودند؟

و من نخواندم  
نخواستم که بخوانم  
که چگونه  
و چسان؟؟  
و نخواستم که بدانم  
چرا؟  
زیرا خوب می‌دانستم  
این داستان هراس  
تکراری تر از آن است که باز بگوییم.

و خدا سال می‌گذرد  
و این مومیایی گنده بوی تعصب  
نه می‌پوسد  
و نه می‌میرد  
و ما  
عروس حجله‌ی نفس گیرش می‌شویم  
هر روز و هنوز  
زهرای جان.

و نخواستم که بخوانم  
با تو چه کردند  
چون قلم  
در دست تو شمشیر بود  
و گردن افراشته‌ات  
پرچم در اهتزاز دشمن



و زبان گویایت را

خنجری می دیدند

در نیام

و آزادگی ات را

ماده شیری

در کنام

و می هراسیدند از تو

و می هراسند از ما

زهرا جان

و تشنه اند به خون مان

وقتی

مردانی که دوست می دارند

لبانت را

می بوسند

و آنگاه

با جوالدوز قدرت می دوزند

و دست های بلورینات را

می بوسند

و آنگاه

قلم را از آنها می ربایند

و سرو قامتت را

یکی دو و جب

کوتاه تر می خواهند ...

هراسی نیست

زهرا جان

خون تو

هزار زهرای زیبای دیگر می زاید

خون تو

آری ...

شیرین رضویان

اوت ۲۰۰۳

لندن